[illegible]

خرد هر کجا گنجی آرد پدید
ز نام خدا سازد آن را کلید
خدای خرد بخش بخرد نواز
همان ناخردمند را چاره ساز
رهایی ده بستگان سخن
توانا کن ناتوانان کن
نهان آشکارا درون و برون
خرد را بدرگاه او رهنمون
برآرنده سقف این بارگاه
نگارنده نقش این کارگاه
ز دانستنش عقل دانا گزیر
بزرگی و دانایی‌اش دلپذیر
ورای همه بوده بود او
همه رشته جوهر آمود او
بحکم آشکارا بحکمت نهفت
شناسنده حیران از او در شگفت
یکی گرد دیدی حضرتش هست پاک
نه از آب و آتش نه از باد و خاک
همه آفریدست در هفت پوست
بر او آفرین کآفریننده اوست
همه بود را هست از او ناگزیر
نه بود کس او نیست نسبت پذیر
بدو هیچ پیوند را راه نیست
خردمند از این حکمت آگاه نیست
گرت مذهب این شد که بالا بود
ز تعظیم او زیر تنها بود
وگر ذات او زیر گویی که هست
خدا را نخواند کسی زیر دست
چو از ذات معبود دانی سخن
به زیر و به بالا دلیری مکن
چو در قدرت آید سخن ران دلیر
که بی قدرتش نیست بالا و زیر
بهر چه آید از زیر و بالا پدید
سر از خط فرمان نشاید کشید
یکی را ز گردون دهد بارگاه
یکی را ز کیوان در آرد به چاه
یکی را فروزان کند چون چراغ
نهد بر دل هر کس از دود داغ
همه بودنی پیش او اندکیست
بزرگی و خردی به بر دستش یکیست
جز او کیست کز خاک آدم سرشت
بر آب اینچنین نقش داند نوشت
چو ره یاوه گردد نماینده اوست
چو در بسته گردد گشاینده اوست
تواناست بر هر چه آن ممکن است
گران چرخ جنبنده یا ساکن است
شومند از او جمله کاینات
بدو زنده هر کس که دارد حیات

تضرع در نیایش حق سبحانه تعالی

همه بودی از بود او هست نام
تمام اوست دیگر همه ناتمام
خدایا تویی بنده را دستگیر
بود بنده را از خدا ناگزیر
تویی خالق بوده و بودنی
ببخشای بر حال بخشودنی
ببخشایش خویش امیدم ده
ز غوغای خود رستگاریم

[illegible]
تو مستغنی از هر چه در راه تست
نیاز همه سوی درگاه تست
[illegible]
سر از رشته از راه خود سر مکن [illegible]
چو پروانه [illegible] چراغ توام
جهان و آن که در وی ز باغ توام
[illegible]

سغانی